

بررسی فرهنگ سیاسی متزلزل جامعه افغانستان

"در کنفرانس سالگرد شهید عبدالعلی مزاری"

پروفسور دکتر محمد نظیف "شهرانی"

سلام به همه دوستان حاضر در این برنامه، تشکر از انجمن فرهنگی و همبستگی هزاره‌های افغانستان که بنده را برای حضور و سخنرانی در این برنامه دعوت نموده‌اند. قبل از همه اتحاف دعا برای همه شهدای راه آزادی در کشور عزیزمان افغانستان و هم تسلیت عرض می‌کنم به همه دوستان اراد استاد مزاری شهید.

در جوامع ما عموماً دو نوع شرایط و اوضاع برای برگزاری و یادبودها داریم. برای تجلیل از کسانی که قصه ساز هستند و یا کسانی که قصه گو. ما امروز درواقعیت قصه‌گویی می‌کنیم در رابطه به شخصی که در تاریخ ما قصه ساز بوده است و آن‌هم استاد مزاری است که هر سال از این روز تجلیل صورت می‌گیرد.

با تأسف قصه‌های ما بیشتر به ارتباط وقایعی است که خیلی دلخراش و غمناک است. ما معمولاً در تاریخ معاصر افغانستان آنچه را که تجلیل می‌کنیم، محافل شهدا است. کسانی دیگر یکه اگر گاه‌گاهی روی آن‌ها صحبت شود، قصه خائنین و وطن‌فروشان است. تنها وقتی که ما اگر نامی از قهرمانی در تاریخ معاصر افغانستان می‌بریم که قصه ساز بوده باشد او هم شهید بوده است. ما متأسفانه قصه‌ای کسی که سازنده بوده باشد و وجه مثبتی برای جامعه ما داشته باشد؛ در تاریخ معاصر بسیار کم داریم.

من امروز می‌خواهم کوتاه روی مسائلی صحبت کنم که در فرهنگ سیاسی ما چالش‌زا بوده است و عامل بحران کنونی در کشور. به همین لحاظ می‌خواستم یکی از تئوری‌های که در 2012 توسط دو نویسنده بسیار مهمی که در دانشگاه MIT در آمریکا درس می‌دهند و اساتید تاریخ اقتصاد هستند بنام‌های درین اجیم اوغلو و جیمز رابینسون؛ در کتابی تحت عنوان چرا ملت‌ها ناکام می‌مانند؟ را کوتاه به بحث بگیرم. تئوری این‌ها این است که علت ثروت و فقر در کشورها و آرامش و بهبود مربوط به اندازه منابع طبیعی که در آن کشور وجود دارد نیست، بلکه تعیین‌کننده سرنوشت کشورها نظام‌های سیاسی آن‌ها است. نظام‌های سیاسی است که باعث تولید ثروت و یا فقر می‌شود و هم باعث بدبختی بی‌حد و حصر می‌شود که با تأسف کشور ما با آن روبرو بوده است. چیزی را

که ما امروز در افغانستان مشاهده می‌کنیم فقر، بیکاری و غربت است؛ بدبختی است؛ آزار است؛ عداوت است و برادرکشی است. پس باید بگوییم که این تئوری از نظر من جان دار است. عامل این بدبختی‌ها و نابکاری‌ها نظام‌های سیاسی است که در افغانستان جود داشته و باعث این بدبختی شده است.

در کتابشان اجیم اوغلو رابینسون مثال‌های این‌که در تاریخ در کجا این تئوری عملانشان داده‌شده است با اشاره به دو کشور بررسی کرده‌اند. یکی کشور انگلستان است که در جزیره‌ای قرار دارد که جز یک مقدار زغال‌سنگ منابع دیگری ندارد. اما توانست از ثروتمندترین و قدرتمندترین کشورهای جهان در طول چندین صدسال باشد.

اما مصر کشور دیگری که صاحب منابع طبیعی فوق‌العاده زیاد است و در یک‌زمان فراغت تمدن بزرگی را در این کشور به وجود آوردند. ولی امروز یکی از کشورهای غریب و ناچار است. و دلیل آن نیز نظام حکومت‌داری است. که البته در زمان فراغت مصر حکومت بسیار مستحکمی داشت و توانستند به تمدن بزرگ دست یابند. بعد از آن تا 2000 سال تحت تأثیر قدرت‌ها بیرونی قرار گرفتند و نظامی که امروز در مصر می‌بینیم نظام بسیار پوشالی و نابکار است که اکثریت مردم خود را دچار فقر کرده است.

من می‌خواستم که علت اساسی شرایط امروزی افغانستان که البته بسیار بدتر از مصر و جاهای دیگر است صحبت نمایم. می‌خواستم اول راجع به فرهنگ سیاسی معمول در منطقه‌مان که قبل از ورود استعمار داشتیم روی آن صحبت کنیم. به خاطر اینکه فرهنگ‌های سیاسی کنونی ما متأثر از آن فرهنگ سیاسی پیشین و هم بعد از آن بوده و است. اولین چیزی را که ما باید به خاطر داشته باشیم کلمه دولت است. دولت در زبان ما و شما ثروت معنا می‌دهد. یعنی دولت، ثروت و قدرت سه چیزی را که ما در زبان خود داریم تقریباً مترادف هم استفاده می‌شوند. یعنی کسی که قدرت داشته باشد، دولت‌مدار می‌شود و ثروت به دست می‌آورد. و این بسیار جالب است که در زبان انگلیسی ما همچنین معادلاتی را نداریم. انگلستان در سال 1668 یک تغییر تاریخی را بنام «انقلاب باشکوه» در نظام اقتصاد سیاسی تجربه کرد که عامل اساسی قدرتمند کشورشان شد. و آن تحول این بود که دولت (خاندان شاهی) که تجارت بین‌المللی را در انحصار خود داشت، پارلمان آن زمان برتانیه حق دولت را در تجارت بین‌المللی صلب کرد و تجارت به صورت کل و تجارت بین‌المللی فقط به کمپانی‌های شخصی شهروندان و یا مردم داده شد. یعنی نقش دولت در حذف شد. اما وظیفه دولت مهیا ساختن، بهبود بخشیدن شرایط برای تجارت آزاد توسط شرکت‌های شخصی و حمایت از آن‌ها شد تا مردم یا شهروندان

ثروت را تولید کنند نه دولت. در بدل شهروندان ثروتمند و شرکت‌های تجارتي و صنعتي موظف شدند با پرداخت ماليه دولت را تقويت کنند و دولت از فعاليت‌های اقتصادي مردم حمايت و حفاظت کند. ته‌داب یک نظام سياسي و اقتصادي موفق که امپراتوري برتانيه کبير استعماري به ميان آورد.

برخلاف در جوامع شرقي ما و شما متأسفانه هميشه امپراتوري‌ها و يا دولت‌ها (خاندان‌های سلطنتي) مصروف جمع‌آوري و توليد ثروت بودند و ثروتشان هم عموماً ثروت استخراجي بوده نه توليدي. در فرهنگ سياسي قبل از استعمار در جامعه ما و شما به شمول افغانستان ثروت از چندين راه به وجود مي‌آمد. يکي جنگ بود که در جنگ البته دست به غارت مي‌زدند و همچنان گرفتن غنيمت؛ جزيه، خراج و باج، چيزهايي که امروز طالبان هم از آن استفاده مي‌کنند. يعني اقتصاد سياسي کاملاً استخراجي بود و آن‌هم از منابعي که يا از طريق جنگ تمويل مي‌شد و يا از طريق جزيه و باج گرفتن. تجارت در کنترل دولت و ماليه هم ناچيز و يا هم حتي نبود. کساني که در اطراف قدرت را در دست داشتند آن‌ها به حکومت مرکزي باج و خراج مي‌پرداختند. از اين لحاظ اقتصاد سياسي ما در گذشته‌ها کاملاً توليدکننده فقر در جامعه بود تا توليد ثروت در جامعه. فرايند آن براي مردم بميان آوردن مشکلات براي جامعه بود و نه سهولت و ثروت.

تنها اقتصاد توليدي در جوامع مسلمانان قبل از استعمار، ساختن بندها و انهار بود که از آن طريق مردم را تحت کنترل خود مي‌گرفتند و مردم را مجبور به کارهای زراعتي مي‌ساختند و توليدات آن‌ها نيز توسط دولت غصب مي‌شد. کتاب مهمي هم از کارل ويت فوگل که در سال ۱۹۵۷ نوشته شده است به نام **Oriental Despotism** يا حکومت‌های استبدادي شرقي، کتاب جالبي است که در رابطه اين نوع توليد ثروت که در مصر، چين و شرق ميانه رايج بود بحث مي‌کند. در اين نوع نظام‌های استبدادي رابطه دولت و مردم ارباب‌رعيتي بود و اقتدار و يا قدرت مشروع لا درک.

تحولي بزرگي که در فرهنگ سياسي و اقتصادي ما در افغانستان معاصر به ميان آمد، هم‌زمان با آمدن استعمار شروع شد. و آنچه تازگي داشت اين بود که وقتي که جنگ اول افغان و انگليس با هند برتانوي شروع شد از همان زمان تمويل قدرتمندان حکومتي در افغانستان توسط استعمار شروع شد، به‌طور مثال در دوره دوست‌محمد خان و شاه شجاع. در زمان عبدالرحمن خان استحکام پيدا کرد و بعد آن منحيث اقتصاد سياسي دولتي نهادينه شد. بدین معنا که وقتي که جنگ‌های خانوادگي براي قدرت به جنگ دوم افغان و انگليس ختم شد، اساس فرهنگ نوين سياسي افغانستان گذاشته شد و آن اين بود که عبدالرحمن صد در صد توسط

انگلیس‌ها تمویل گردید. سالانه تقریباً حدود دو و نیم میلیون روپیه هندی برایشان داده می‌شد و در کنار آن فوق‌العاده زیاد اسلحه و امکانات نیز داده شد. وظیفه زمامداران کابل این بود که مملکت را تحت کنترل بیاورند تا انگلیس بریتانوی و تزارها که باهم در تقابل بودند یک حکومت حائل به وجود آوردند و بین خود تماس مستقیم و تنش مسلحانه نداشته باشند.

اقتصاد وابسته به استعمار، نظام سیاسی وابسته و آرامش نسبی وابسته یکی از اساسات تازه حکومت‌داری در افغانستان شد. و این امکانات چند چیز دیگری که ارکان فرهنگ سیاسی افغانستان بود استحکام بخشید. یکی از آن‌ها فردگرایی و خود بزرگ‌منشی حکام بود. فردگرایی به معنای تنها فرد نه بلکه فامیل، قبیله و قوم بود. قوم‌گرایی، مذهب‌گرایی و سیاسی ساختن هویت‌ها یکی از اساسات مهم نظام سیاسی تازه شد. در کنار آن تفوق طلبی و انحصار قدرت توسط زمامداران که به قدرت آورده شده بودند. قدرت نامشروع، قدرت کرای بود و قدرت وابستگی اجاره‌ای بود که هم فردگرایی و حکومت‌های خاندانی را نهادینه ساخت و هم قوم‌گرایی و تفوق طلبی قومی و انحصارطلبی را جزء فرهنگ سیاسی افغانستان ساخت.

در کنار آن در زمان امان‌الله خان وقتی که اولین قانون اساسی افغانستان اعلام شد، دین اسلام و مذهب حنفی ملی و به ابزار سیاسی مبدل شد. و از دین استفاده بهینه برای قدرت توسط دکان‌داران دین صورت گرفت. استفاده از دین در زمان گذشته نیز وجود داشت باین حال امان‌الله خان دین را توسط قانون اساسی ملی ساخت. ملی ساختن دین یکی از بدترین تعاملات فرهنگ سیاسی جهان مسلمان در قرن بیستم بود. دینی که برای جهانیان و تمام انسان‌ها بود، هر کشوری در قانون اساسی خود در ماده یک تا پنج دین اسلام را ملی اعلان کردند. ملی ساختن دین و مذهب باعث می‌شود تا از دین به عنوان یک ابزار استفاده شود که امروز نتیجه آنرا در نظام طالبان می‌نگریم.

کار دیگری که صورت گرفت، چون از دین استفاده ابزاری در گذشته در برابر خارجی‌ها و یا کفار صورت گرفته بود، حالا در برابر دشمنان و قدرتمندان داخلی هم استفاده شد. کاری که امیر عبدالرحمن در مناطق مرکزی افغانستان کرد درواقع با ابزار دینی انجام داد. درواقع ارزش‌های قرآنی کنار گذاشته شد و از دین برای استعمار دیگران استفاده شد. دین در این زمان دیگر رهنمود حیات نبود. دین فقط یک وسیله و ابزار به دست حکومت بود که مردم را استعمار و استثمار کنند. دکتر علی شریعتی به درستی از این نوع دین به نام دین استحمار و یا

خر سازی هم نام می برد. درواقع استعمارگری دینی نیز جزئی از فرهنگ سیاسی افغانستان شد و با فرایند امروز حکومت طالبانی.

اقتصاد افغانستان هنوز هم تولیدی نیست بیشتر استخراجی است، خصوصاً اقتصاد سیاسی حکومت و دولت که نه تنها از بیرون تمویل می شود بلکه بر علاوه جمع آوری مالیات، غیرمستقیم از رشوه و ضبط اموال مردم نیز استفاده می شود. ما در افغانستان از لحاظ تاریخی یک اقتصاد سیاسی کاملاً استخراجی داشتیم و هنوز هم داریم و هیچ گاه نتوانستیم اقتصاد تولیدی داشته باشیم. اگر دولت هم در این زمینه کوشش کرده باشد از طریق شرکت های دولتی این کار را کرده، که درواقع شرکت های دولتی هم یکی از ابزارهای استخراج ثروت از مردم و کشور بود تا اینکه تولید ثروت برای مردم و جامعه باشد. به همین لحاظ امروز ما با نظام قشری طالبانی در یک بلای فوق العاده بزرگ فقر گرفتار هستیم.

در گذشته و هم حال حکومت ها کرایه و حکومت های اجاره ای بودند و تقریباً همه حکومت های افغانستان اتکا به منابع خارجی داشتند و هنوز هم دارند. در سال های ۱۹۶۰ یعنی قبل از شروع جنگ ها حدود هفتاد درصد بودجه عادی افغانستان از کمک های بیرونی تمویل می شد. که بعدتر در دهه ای ۱۹۸۰ روس ها حکومت کمونیستی را کلاً تمویل می کردند و گروه های مجاهدین هم توسط یک تعداد از کشورهای خارجی تمویل می شدند. همین دلیل بود که جهادی که برای رضای خدا و آزادی افغانستان آغاز شده بود در زمان جنگ سرد بر اثر همین وابستگی ها به بیراهه کشانیده شد.

می بینیم که در تمام تاریخ افغانستان وابستگی های سیاسی، وابستگی های اقتصادی به بیرون، عامل این شده است که مردم ما همیشه رعیت و تبعه بوده باشند. ما در افغانستان کلمه شهروند را به اشتباه به کار می بریم. ما در افغانستان هیچ گاه شهروند نداشتیم و هنوز هم ما شهروند نیستیم بلکه تبعه و رعیت هستیم. این رابطه حکومت با مردم محصول همان اقتصادی سیاسی و فرهنگ سیاسی وابسته به خارج که فردگرا و انحصارطلب است، می باشد. از این فرهنگ سیاسی نیز برای دوام این وضعیت همواره استفاده شده و ما را به اینجا کشانده که ما به بلای یک ساختار سیاسی متمرکز تک قومی گیر بمانیم که درواقع توسط انگلیس ها به جا گذاشته شده است.

این حکومت های متمرکز نامشروع هستند که حق تعیین همه مأمورین دولت را به دست داشتند و هنوز هم دارند. همیشه در تقرر از تعصب و تفوق طلبی استفاده می کنند. به همین دلیل است که تفاوت های قومی بی حد سیاسی شده و باعث به میان آوردن تشنج در جامعه و عامل بدبختی های امروزی شده است که بدترین شکل

آنها امروز در نظام طالبانی می‌بینیم. طالبان خود را قوه فاتح می‌بینند و افغانستان را مال غنیمت خود می‌دانند که این گونه تفکر فوق‌العاده تخریب‌کننده و غیرانسانی و غیر اسلامی است.

بسیار کوتاه باید گفت چه باید کرد:

بلی راه بیرون رفت وجود دارد، و آن اینکه باید فرهنگ سیاسی ما تغییر کند. این کار ساده نیست زمان نیاز دارد و عمل، که ما بتوانیم این را تغییر بیاوریم و بتوانیم جامعه را از این بلا نجات دهیم. اول اینکه ما فرهنگ فردگرایی و خود بزرگ‌منشی و قوم محوری را باید به ارزش محوری تبدیل نماییم. به جای اینکه احزاب فردی و یا قومی داشته باشیم باید احزاب فکری برنامه محور داشته باشیم. باید فکر محور، ارزش و برنامه محور شویم. به جای اینکه به دور افراد جمع شویم باید به حمایت از فکر جمع گردیم. دوم آن چیزی را که ما باید از بین ببریم رابطه رعیت بودن و تبعه بودن است. باید خود را به شهروند تبدیل کنیم. شهروندی وقتی به دست می‌آید که ما حق اداره محلات خود را به خود مردم بسپاریم. دردهات، محلات، شاروالی‌ها، ولسوالی‌ها، و ولایات و در سطح حکومت مرکزی و یا ملی مردم باید در تصمیم‌گیری‌های سیاسی سهیم باشند.

این به این معنا نیست که فدرالیسم قومی را در افغانستان به وجود بیاوریم. فدرالیسم قومی هیچ‌گاهی نمی‌تواند مشکل افغانستان را حل نماید. سیاست قومی هیچ‌گاه به مفاد ما نیست. حق شهروندی به معنای این است که حق مشارکت سیاسی به همه مردم افغانستان بدون در نظر داشت قوم، مذهب و زبان برای آنها مساویانه به اساس قانون داده شود.

اما حق نگهداری تفاوت‌های فرهنگی‌مان را همه اقوام و گروه‌ها باید داشته باشیم. باید تفاوت‌های فرهنگی را نگه‌داریم ولی همیشه بر تساوی حقوق سیاسی و حقوق شهروندی تأکید کنیم، و آن زمانی ممکن است که اداره محلات به دست خود مردم سپرده شود. پست‌های سیاسی (مانند ارباب ده، ولسوال، والی و نمایندگان و یا وکلای شوراها در هم سطوح) باید انتخابی باشد و تمامی پست‌های مسلکی با معیارهای امروزی توسط کمیته‌ها و کمیسیون‌های ارگان‌های مربوط به وزارتخانه‌های سکتوری در مرکز و اطراف استخدام شوند و نه مقرر، و آن‌هم توسط دفاتر خود محلات.

من روی شکل حکومت‌داری حرفی ندارم. شکل و ساختار حکومت در مملکت به هر شکلی می‌تواند باشد ولی اصول و روش و اساسات حکومت‌داری تعیین کننده است. وظیفه حکومت بمیان آوردن شرایط حمایت و حفاظت از شهروندان برای تولید ثروت در جامعه به‌طور عادلانه باید باشد یعنی مردم باید ثروت را تولید

کنند، حق، عدالت برابری ایجاد شود، و اصول حکومت‌داری است که باید به آن توجه شود. انگلستان، سویدن و دانمارک، اسپانیا ... که همه حکومت‌های شاهی هستند اما مردم در محلات مسئولین محلی خود را خود انتخاب می‌کنند و نظام اداری‌شان غیرمتمرکز است و این کشورهای شاهی بسیار مدرن هستند. پس ما باید روی اصول اداره و اصول اقتصاد سیاسی صحبت نماییم نه تنها شکل حکومت‌ها.

چیزی که بسیار مهم است داشتن یک برنامه با اساس ارزش‌های معقول انسانی و اسلامی است. باهم روی یک مفکوره سیاسی که بتواند کشور ما را از این حالت بیرون آورد، باید کار نماییم. یعنی به طرفداری و حمایت از برنامه‌ها جمع شویم نه افراد. البته افراد نقش دارند اما باید افراد نیز بر اساس ارزش‌ها و فکر عمل کنند.

ما در افغانستان نیروی جوان زیاد داریم. کدر داریم اما این کدرها هنوز به حمایت از یک مفکوره باارزش‌های سالم ملی منسجم نشده‌اند که خود را شکل بدهند و تحولی بنیادی را به‌سوی یک فرهنگی سیاسی کارا سوق دهند و هدفمندانه جامعه را به‌طرف بهبود تغییر بدهد.

ما با بیجا کردن طالبان و عوض طالب دیگران را به‌جای آن‌ها آوردن نمی‌توانیم تحول جدی بیاوریم لذا برای خلاصی از بحران، نیاز است تا ما فرهنگ سیاسی خود را تغییر دهیم. تغییر فرهنگ سیاسی مسیر طولانی است و به نظر من شهید مزاری و سایر شهدای ما و قهرمان‌های ما در چهل سال گذشته، آرزو و هدفشان آمدن تحول بنیادی در جامعه بوده است.

ما باید بگوییم که اگر آرزوی آن‌ها آوردن یک جامعه سالم، ثروتمند، عادل و آرام بوده باشد، روش رسیدن به عدالت این است که از فردگرایی بیرون شده و فکرگرا و ارزش‌گرا باشیم. و همچنان انحصارطلبی‌ها نیز باید کنار گذاشته شود و ما دیگر تبعه نه بلکه شهروند باشیم. این وقتی ممکن است که نظام سیاسی از حالت متمرکز به حالت غیرمتمرکز تبدیل شود. آنگاه می‌توانیم همه اقوام افغانستان تحت یک نظام قانونمند شهروند محور در کنار هم زندگی نموده و از ثروت‌های طبیعی جامعه خود به نفع مردم استفاده نماییم. بجای اینکه طالبان آنرا توسط افراد استفاده جوی قشری خودشان استخراج کرده و به حراج بگذارند و خودشان منفعت ببرند بدون اینکه به جامعه ما فایده‌ای برسانند.

یک‌بار دیگر از همه شما خوبان تشکری می‌کنم. امیدوارم مباحث مطرح‌شده بتواند دریچه‌ای برای جمع شدن در کنار یک فکر واحد، سرنوشت‌ساز و کارآمد را برای مردم عزیزمان فراهم آورد.